

## ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

### گورباچف از دست جرج بوش پدر مدال آزادی دریافت می کند

هیئت تحریریه

در خبرها آمده است که جناب گورباچف در سپتامبر امسال «به خاطر پایان دادن به جنگ سرد» مدال آزادی سال ۲۰۰۸ را از دست بوش پدر دریافت خواهد کرد. جایزه را موسسه ای بنام «مرکز قانون ملی» به گورباچف اعطاء خواهد کرد که بوش پدر رئیس هیئت مدیره این موسسه است. این موسسه به کسانی که اصول اولیه آمریکارا رعایت کنند جایزه «آزادی» را اعطاء میکند. با این حساب انتخاب درستی انجام گرفته است چرا که گورباچف به همراه رهبری فاسد حزب کمونیست اتحاد شوروی با سیاست های ضد سوسیالیستی خود و ممانعت و بند و بست با دول امپریالیستی میلیونها نفر از خلقهای اتحاد شوروی را به خاک سیاه نشانند و شایسته ترین فرد است زیرا میلیاردها دلار ثروت حاصل از دسترنج طبقه کارگر و زحمتکشانش روسیه را تقدیم انحصارات امپریالیستی کرد. اسنادی که بتدریج منتشر میشوند نشان میدهد که گورباچف ها و یلتسین ها برای به شکست کشاندن اتحاد شوروی اقدامات خود را با سران دول امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکا هماهنگ می کردند از مامورین سیا مشاوره میگرفتند و دستورات آنها را مو به مو به مورد اجرا میگذاشتند. در همین رابطه Joseph M. Torsella فوق الذکر روز جمعه طی سخنانی تعریف میکند که چگونه گورباچف در تماس تلفنی با بوش پدر به وی گفت که پرچم شوروی برای آخرین بار در کرملین پائین آورده میشود وی گفت که گورباچف با این تلفن میخواست موافقت دوست معتمد و ارزشمند خود (بوش پدر) را از این کار کسب کند. امروز گورباچف در افکار عمومی کارگران و زحمتکشانش شوروی سابق و سراسر جهان به منفورترین عنصر سیاسی تبدیل شده است و جایزه اهدائی جناب بوش نه تنها از دامنه این نفرت نمی کاهد بلکه افشاگر اعمال خیانتکارانه و بند و بست وی و دارودسته اش با دول امپریالیستی است و نیز مبین این واقعیت است که سوسیالیسم بدون آزادی و بدون قدرت کارگری بالاخره در دستان بوروکراتهای نظیر گورباچف ها و یلتسین ها به شیر بی یال و دم و اشکمی بیش تبدیل نخواهد شد.

### کارگران ایران و ترکیه کامی به پیش!

نادر ساده

آزادی فعالین سندیکایی ترکیه در روز ۶ ژوئن ۲۰۰۸ و شرکت عملی فعالین سندیکایی ایران بویژه سندیکای کارگران شرکت اتوبوس رانی تهران و حومه و اتحادیه آزاد کارگران ایران در یک کمپین بین المللی برای آزادی کارگران زندانی در ترکیه یک گام محکم بود. گامی که تجارب آن در خدمت گسترش روابط و همبستگی متقابل مابین فعالین کارگری ایران و سایرکشورها نیز قرار گرفته و شناخت متقابل را ارتقاء خواهد داد.

روز ۶ ژوئن ۲۰۰۸ بعد از ۱۵۰ روزبلا تکلیفی و در مجموع ۲۰۰ روز زندان دادگاه ۷ تن از فعالین سندیکای کارگران حمل و نقل ترکیه (تومتیز ۱\*) در آنکارا برگزار شد و فعالین زندانی آزادی شان را بازیافتند.

در نیمه شب ۱۹ نوامبر ۲۰۰۷ نیروهای امنیتی ترکیه در یک عملیات کماندویی منازل اعضای هیات مدیره سندیکای حمل و نقل را مورد هجوم قرار داده و آنشب کلیه ی اعضای هیات مدیره بازداشت شدند.

روز ۲۳ نوامبر ۲۰۰۷، ده تن از دستگیرشدگان آزاد و ۷ تن دیگر بدون هیچ دلیلی باید در زندان می ماندند و تازه بعد از ۵ ماه وکلای دستگیرشدگان در جریان اتهامات موکلان خود قرار گرفتند و حدود یکماه بعد سرانجام دادگاه برگزار شد.

دادگاه کارگران و فعالین سندیکایی ترکیه اما یک دادگاه معمولی نبود، حتی دادگاه مربوطه به حقوق کار نیز نبود، بلکه یک دادگاه جنایی و امنیتی بود که

برای بزانو درآوردن فعالین سندیکایی دولت ترکیه برپا داشته بود. روز ۶ ژوئن در حالیکه بیرون سالن دادگاه صدها نفر از بستگان و اعضای خانواده ی فعالین کارگری و اعضای سندیکاهای تجمع اعتراضی برپا داشته بودند و در داخل سالن حدود ۲۰۰ نفر منجمله ناظرین کارگری از کشورهای انگلیس، آلمان، ایران و هلند شاهد محاکمات بودند، قاضی دادگاه با قرائت اتهامات

بقیه در صفحه ۳



### در این شماره ...

- گورباچف از دست جورج بوش پدر ... صفحه اول
- کارگران ایران و ترکیه گامی ... صفحه اول
- چرا حجاب؟ ... صفحه ۲



## چرا حجاب؟

فاطمه صادقی

من از حرف زدن در مورد حجاب خسته نمی شوم. در تمام سال های کودکی و جوانی ام، «حجاب» بخشی از زندگی من بوده و سرنوشت مرا تعیین کرده است. با آن بزرگ شده ام. دو رو برم در خانواده تقریباً همه محجبه اند و مادرم هنوز هم مرا به خاطر به قول خودش «اهمال و کوتاهی در حجاب» نبخشیده است. حجاب بزرگترین چالش فردی و سیاسی زندگی من بوده است. بعدها وقتی از کودکی در آمدم، به دانشگاه رفتم و خواندم و دیدم که بزرگترین چالش زندگی زنانی بوده است که من حتی با آنها در بسیاری جهات دیگر متفاوتم.

بگذارید برایتان بگویم تجربه تلخ من با حجاب چگونه آغاز شد؟ به خاطر دارم روزی را که برای نخستین بار می بایست جلوی پسرهای فامیل که با آنها هم بازی بودم و در بسیاری موارد با آنها رقابت می کردم، روسری بپوشم. حس تحقیر می کردم. احساس می کردم فلج شده ام و در نگاه آنها خرد. بخصوص در نگاه یکی شان می خواندم که: «دیدنی بالأخره چطور مغلوب شدی؟» قضیه اما فقط مربوط به پوشش نبود. بس فراتر از این بود. موارد متعددی اتفاق می افتاد که وقتی سخت سرگرم بازی یا به خود مشغول بودم، صداهایی عتاب آلود از گوشه و کنار می آمد که: «درست بنشین، لباست را درست کن. همه جای پیداست. روسریت را بکش جلو، چادرت عقب رفته، گردنت پیداست، موهایت پیداست و...» هرگز نمی دانستم معنای پس پشت این عتاب و خطاب ها چیست و اصلاً چرا باید به این شیوه مورد خطاب قرار گیرم. چیزکی شورش وار در تمام آن سال ها در من رشد می کرد و من در تلاش بودم تا با انواع ترفندهایی که می شناختم میان انتظارم از خودم و انتظار دیگران از من که رابطه پیچیده ای توأم با عشق و نفرت را با آنها تجربه می کردم، بر قرار کنم. هر چه بیشتر کتاب های مطهری را می خواندم، کمتر قانع می شدم و دست آخر دیگر اصلاً خود را طرف خطاب او نمی دانستم. از نظر من او روحانی ای باسواد بود که خیلی چیزها می دانست و در مورد تجربه های شخصی و اجتماعی از حجاب هرگز هیچ نمی توانستم برایش احترام زیادی قائل باشم. برج عاج نشینی این روحانی و عالم دینی که مرگش نیز در جو آن سالها تأسف آور هم بود، به نظرم نابخودنی می آمد. او چه می دانست پوشیدن روسری که در آن عالم بچگی هیچ نیازی به آن نیست، چه حسی دارد؟ کمتر از آن می دانست که برای من پوشیدن حجاب برای نخستین بار به مردن می مانست و نمی توانستم خودم را قانع کنم که چرا یک کودک دختر که هیچ علامتی از زنانگی در او مشاهده نمی شود، به صرف اینکه به سن خاصی رسیده باید روسری و بعد ها هم چادر سر کند. حال گیرم که مزایایی که او در کتاب مسئله حجاب از آنها یاد می کرد و من هرگز تا به امروز به آنها پی نبرده ام، حقیقت داشته باشند. تجارب و تحقیرهای شخصی من و دیگران از حجاب در هیچیک از کتاب های جلد اعلای روحانیون حوزه که بارها و بارها هم تجدید چاپ شده اند، یافت نمی شود. کمتر از آن در شعارهای رنگارنگی که برای پاسداشت این وظیفه خطیر به خورد ما می دهند. بگذارید بگویم که بعد از آن تجارب کودکی تحقیر آمیز ترین جمله ای که در مورد حجاب شنیده ام این جمله بوده است که: «حجاب برای زن مثل صدف است برای گوهری!» می توانستم جملاتی با شأن بیشتر از این قبیل که: «خواهرم، حجاب تو کوبنده تر از خون من است!» را تحمل کنم، اما جمله فوق را هرگز. در جمله نخست توهینی نهفته است که برای هر انسانی قابل درک است. بی آنکه سازنده یا سازندگان آن را دیده باشم، می توانم حدس بزنم که در روانشناسی تخریب شخصیت باید زیر دست بوده باشند. شما هم می توانید حس کنید چرا. در این جمله ستایش با تحقیر توأم می شود. با تعریف از زن، اما، فقط به عنوان موجودی که باید زیبا باشد. بگذریم. اینها را شما بس بهتر از من می دانید. در جمله بعدی اما نوعی شأنیت را احساس می کنم. از مبارزه جویی اش همراه با احترامی که برای زنانگی من قائل می شود، خوشم می آید، ولو آنکه مرا نفهمد و از من زن سرسری بگذرد. بزرگتر که شدم، اما قضیه ابعادی پیچیده تر به خود گرفت. تقریباً به زودی متوجه شدم که باید میان روسری و چادر فرق بزرگی قائل بشوم. اگر روسری برای کنترل جنسی من بود؛ البته به شیوه ای بس ناموفق، یا برای آن بود که کم کم مرا و به زور

زنم کنند و زن بودن را به خوردم بدهند، بحث چادر چیز دیگری بود. می دیدم که مادرم و بسیاری دیگر از زنان دور و برم از چادر به شیوه های مختلف استفاده می کنند. هرجایی هر چادری را نمی پوشند و تازه هر جایی هم خیلی تنگ رو نمی گیرند. به ویژه وقتی قرار بود روحانی معظمی قدم به خانه ما بگذارد یا آنکه ما قرار بود نزد روحانی معظمی برویم، می دیدم که خانم ها از همیشه تنگ تر روی می گیرند و طبیعتاً در این میان دائماً با این خطاب روبرو می شدم که: «مواظب حجابت باش!» یعنی آنکه تنگ رو بگیر. آیا این آقایان نامحرم تر از بقیه مردها بودند؟ به نظرم آری. هرچه درجه و مقام بالاتر می رفت، صورت باید بیشتر پوشیده تر می ماند. حجاب با قدرت همواره پیوندی ناگسستنی داشته است. چادر فقط یک پوشش نبود و نیست. با چادر هزار نوع فاصله گذاری، کدگذاری، همرنگ شدن، متمایز شدن، و امتیاز دهی و امتیازگیری و ... صورت می گرفت و می گیرد. من نیز باید می آموختم که در سلسله مراتب قدرت اریستوکراتیک روحانیت چگونه از چادر باید استفاده کرد. چطور باید آن را به ابزار قدرتی بدل کرد و بر دیگران اعمالش کرد. باید می آموختم چگونه علائم و نشانه ها را به کار بگیرم و با آن برای خودم سری میان سرها بشوم، به رسمیت شناخته بشوم، دیده شوم، مزایا به من تعلق گیرد. ثابت کردم که استعدادش را ندارم. صرف پوشیدن روسری و مانتو هم کافی نبود؛ همچنانکه وقتی برای نخستین بار یواشکی مانتو و روسری را آزمایش کردم، احساس برهنگی می کردم. امروز می دانم که بیش از احساس عریانی جسمی، عاری شدن از آن همه عقیه، از آن همه علامت گذاری، از آن همه مزیت و تشخیص و اعتبار، از آن اریستوکراسی بود که آشفته و پریشانم می کرد. پوشیدن مانتو و روسری با همه ترس ها و خطر هایش، اما مزیتی ماجراجویانه و بس چشمگیر داشت. مرا در کنار بسیاری چیزهای دیگر و ادار ساخت تا به دنبال بی بهره شدن از مزایای اجتماعی و سیاسی ای که با حجاب و چادر همراه بود، قدم در راهی دیگر بگذارم. با پوشیدن مانتو و روسری، بی هویت و خالی شدم و حال نیاز بود که هویت جدیدم را خودم بسازم. مطمئنم که کسان بسیاری این تجارب را از سر گذرانده اند و من در این میان تنها نیستم. مجاز نیستم در اینجا از آن ها یاد کنم، اما برایشان سخت احترام قائلم. تنها می کوشم از خلال گشودن این تجربه شخصی به این پرسش پاسخ دهم که چرا حجاب چالشی اساسی برای ما زنان است و نمی توان از آن به سکوت گذاشت. خاصه در این روزها که مسئله ابعادی تلخ به خود گرفته است. تو گویی می شود یک شبه همه مبارزات و چالش هایی را که زنان بسیار در این راه متحمل شده اند، نادیده گرفت. به گمان من این امر غیر ممکن است. نمی خواهم در اینجا پر دور بروم و از این حرف بزنم که بحث پوشش آزادانه در کنار بحث آموزش از نخستین خواسته های زنانی در ایران بوده است. کتاب های تاریخی پر اند از ماجرای زنانی که همچون من از این پوشش همراه با مزایای خواستنی آن حس تحقیر داشته اند و حتی بعضاً به همین خاطر مجبور شده اند در کنار دولت هایی بایستند که از آنها هیچ دل خوشی نداشته اند، بلکه تنها مزیتشان این بود که بعد از گذر از دالان های تنگ تاریخ پر از وحشت زنانه، دستکم به این امر رضایت دادند که زنان تا حدودی از پستی خانه در بیایند. امثال محترم اسکندی و صدیقه دولت آبادی و تاج السلطنه و مهر انگیز منوچهریان و نویسندهگان شجاع عالم نسوان که در نهایت قربانی بی پروایی خود شدند، تنها مشهورترین های این تاریخ اند. برای من چالش حجاب اما تنها به پوشیدن یا نپوشیدن مانتو و روسری یا چادر خلاصه نشد. بحث دیگر بر سر خود پوشش اجباری بوده و هست. در تمام این سال ها چالش ابعادی دیگر و وسیعتر به خود گرفت و از بحث فردی به بحثی اجتماعی و سیاسی بدل شد. کیست که نداند در تمامی این سال ها «بی حجاب» بودن از مؤثرترین حربه ها برای خاموش کردن صدای زنان معترض بوده است. بی حجابی با ضد انقلاب بودن یکی شد و این واقعیت به سادگی نادیده گرفته شد که اگر نگویم اکثریت زنان، اما تعداد کثیری از آنها که در انقلاب شرکت جستند و شعار «مرگ بر شاه» سر دادند، بی حجاب بودند. از این هم نمی گویم که پس از انقلاب، حکومت تازه تأسیس پس از یک مدارای موقتی با تغییر ناگهانی لحن و گفتار خود زنان بی حجاب را ضد انقلاب و مزدور امپریالسم خواند و تظاهرات گوناگون زنانی را که حجاب اجباری را زیر سؤال بردند، سرکوب کرد. اینها قضایایی هستند که بعدها به کرات روایت شده اند. حتی برای خود من نیز در آن عالم کودکی کم کم این موضوع بس

بقیه در صفحه ۵

## کارگران ایران و ترکیه ...

یکباردیگر بر توطئه دولت ترکیه بر علیه سندیکای حمل و نقل ترکیه صحه گذارد و نشان داده شد چگونه دولت کمالیستی ترکیه هدفمند و آگاهانه وبا بکارگیری قهرگسترده و همه ی وسایل ممکن نظیر ارتش و پلیس در کنار نقض آشکار و روزانه حقوق بشر و تعقیب و قتل مخالفین سیاسی قصد نابودی تشکل های کارگری را دارد. فعالین سندیکایی متهم به « اخلال در آرامش محیط کار » و « ایجاد کانونهای جنایتکارانه با هدف گسترش دامنه ی نفوذ و تهدید کارفرمایان » شده بودند و قاضی در این محاکمه فرمایشی تک تک متهمین را خطاب قرار می داد که: « آیا عضو یک کانون جنایتکارانه هستید؟ » و هر بار پاسخ قاطع « نه » از سوی متهمین شنیده می شد. تکرار این اتهامات بی اساس بجای محکومیت متهمین بیشتر اسباب تمسخر دادگاه بود. حتی گزارش ۵۰۰۰ صفحه ای که پلیس ترکیه بر مبنای شهود تلفنی فعالین سندیکایی تنظیم کرده بود نتوانست دلایلی محکمه پسند در اختیار دادگاه قرار دهد. بدینسان روز ۶ ژوئن ۲۰۰۸ کلیه ی فعالین سندیکای تومیتیز در میان استقبال گرم مردم آزادیشان را باز یافتند. هر چند هنوز پرونده ی مربوطه مخومه اعلام نشده و باید مجددا عده ای از فعالین سندیکایی در ماه سپتامبر ۲۰۰۸ در دادگاه حاضر شوند. هجوم به فعالین سندیکایی محدود به سندیکای تومیتیز نبوده و نیست. اگرچه سابقه ی فعالیت سندیکایی در ترکیه که قدمت بسیار طولانی ( دهه های آخر قرن نوزدهم تا ۲۰\*) دارد توجه کنیم در خواهیم یافت که در تمام یکصد و اندی سال گذشته، چه پیش و بویژه پس از تشکیل جمهوری در سال ۱۹۲۳ و در دوره اخیر بویژه بعد از سومین کودتای نظامی ۱۹۸۰ (کودتای اول ۱۹۶۰، کودتای دوم ۱۹۷۱) سندیکاها و فعالین کارگری ترکیه بویژه گرایشات مترقی و مبارز درون جنبش کارگری ترکیه بشدت تحت سرکوب قرار داشته اند.

گزارشات اول ماه مه امسال ترکیه و سایر گزارشات موجود اخیر نیز حاکی از گسترده گی هجوم پلیس به آزادیهای سیاسی و سرکوب نیروهای مترقی است. اعم از دانشجویانی که بجرم داشتن عکس چه گوارا و آثار مارکسیستی باید در زندان بمانند تا سرکوب کردها و از همه روشن تر فعالین کارگری همگی نشان از این واقعیت دارد که دولت محافظه کار اسلامی رجب تیب اردکان دولت مرتجع و پلیسی و همدست سرمایه ی جهانی است. هم اکنون نیز تعداد ۴ نفر از اعضای هیات مدیره ی سندیکای بخش بهداشت و درمان با همین اتهام واهی «تشکیل کانون جنایتکارانه» به زندان تا ۵ سال محکوم شده اند (\*۳) و بر علیه سندیکای تلفن و مخابرات و دبیر این سندیکا نیز در ۸۱ شهر با شکایاتی از سوی کارفرمایان پرونده تشکیل شده است. بهرحال برای اینکه زمینه ی یورش اخیر به سندیکای حمل و نقل را دریابیم اشاراتی لازم است. طبق دسته بندی رسمی و دولتی ترکیه، شاغلان مجازند در ۲۸ حوزه صنعتی و خدماتی سندیکاها را داشته باشند و هم اکنون در ترکیه ۱۱۰ سندیکا و اتحادیه به ثبت رسیده اند و حدود ۹ کنفدراسیون مختلف سندیکایی سقف تشکل صنفی کارگران، کارمندان و کارگران روستایی و دهقانان ترکیه است. البته که فرم و ساختار این کنفدراسیونها و سندیکاها در عمل، در هم بر هم تر از دسته بندی رسمی و دولتی آنان است و همین شناخت آنان را با مشکل روبرو می سازد. در واقع مسئله ی اصلی این است که با وجود باصطلاح «قانونی بودن» تشکل های صنفی در ترکیه، اما در عمل و در چهارچوب یک بوروکراسی قوی و قید و بند های قانونی (\*۴) تشکل یابی آزادانه ی کارگری در ترکیه با مشکلات جدی مواجه است و اگرچه این قید و بند های قانونی حجم شدید سرکوب و تعقیب و آزار فعالین کارگری را بیافزاییم بخوبی در خواهیم یافت که در ترکیه ی « مدرن»، سنت جاروب کردن نهادهای مستقل همچنان قوی و برتر است و دولت و کارفرمایان دست در دست هم مقابل کارگران صف آرای کرده و نه تنها تشکل مستقل کارگری را بر نمی تابند بلکه حتی خود را نیز ملزم به رعایت نیم بند مقوله نامه های سازمان جهانی کار نمی دانند. با این ملاحظاتی اگرچه نمونه ی سندیکای تومیتیز برگردیم متوجه می شویم که تومیتیز به این دلیل روشن اینگونه بشدت مورد سرکوب و آزار قرار گرفته و متهم به تشکیل «کانون جنایت» متهم شده است که تلاش می کند در بین کارگران حمل و نقل تشکل سندیکایی ایجاد نماید، جایی که با همه ی گسترده گی کارکنان و کارگران تا همین سالهای اخیر بعنوان «حوزه ی پاک»

از سندیکاها بشمار می رفته است و همین تلاش سندیکائی قبل از هر چیز خشم کارفرمایان را برانگیخته است. کارفرمایانی که توگویی از یک رابطه ی نامرئی با پلیس و دستگاه امنیتی برخوردارند و در موقع لزوم نیروی سرکوب را فرامی خوانند. بعنوان مثال هنگامیکه سندیکای تومیتیز تلاش کرد تا در یکی از بزرگترین شرکت های لوجستیکی مشهور به «خروس» (\*۵) برای اولین بار تشکل سندیکایی بوجود آورد کارفرمایان یکباره همه وسایل را بکار گرفتند که بساط سندیکای تومیتیز را جمع کنند. ابتدا تلاش کردند، فعالین سندیکایی مرعوب گردند و به دستور مدیریت فعالین سندیکایی مورد شتم و ضرب قرار گرفتند. سپس هنگامیکه کارفرما فهمید با روش ارباب نمی تواند فعالین سندیکایی را از میدان بدر کند ۷ تن را فوراً اخراج نمود. با همه این تدابیر ما می دانیم در مقابل سرکوب مقاومت نیز تکوین می یابد و بمحض اینکه مقاومت ها جدی تر شد مدیریت «شرکت لوجستیکی خروس» به رابطه ی نامرئی با پلیس و دستگاه امنیتی ترکیه توسل جست و شکایاتی مبنی بر « تهدید جانی و خسارت مالی » علیه فعالین سندیکایی تومیتیز تنظیم تا به دخالت پلیس مشروعیت بخشد. انکار در قوقولی قوقوی «خروس» پیامی بود که آنتن پلیس گرفت و بدین ترتیب با حکم دادستانی، ماموران شروع کردند به شتو فعالین سندیکایی تومیتیز و شب و روز نشستند تا ۵۰۰ هزار صفحه مدرک جرم علیه فعالین سندیکا سرهم بندی کنند که باز هم موفق نشدند روز ۶ ژوئن دلیل محکمی برای اثبات اتهاماتی که خودشان وارد کرده بودند فراهم نمایند. سندیکای تومیتیز تاکنون در مقابل اینگونه تمهیدات پلیس و دولت و کارفرمایان عقب نشینی نکرده و همچنان بر اصول و اهداف سندیکایی تاکید می کنند و رازپشتگرایی این مقاومت در این واقعیت نهفته است که تومیتیز (صرفنظر از سابقه ی این یا آن عملکردش در گذشته که جای بحث دارد) اینبار اعتراضات کارگری را سازماندهی کرد، بر بنده ی اصلی اش اتکاء نمود و با برپایی تظاهرات و اطلاع رسانی شفاف در سطح افکار عمومی برای آزادی فعالین سندیکایی و کارگران زندانی تلاش نمود. همچنین همبستگی بین المللی بیاری کارگران زندانی آمد که چه بسا بدون این همبستگی هنوز فعالین سندیکایی موفق به کسب آزادیشان نمی شدند و چه بسا سندیکای تومیتیز تا حد ممنوعیت با فشار عدیده ی دیگر روبرو می گردیدند. تجربه ی ۶ ژوئن نشان داد دفاع از سنت مقاومت و همبستگی مابین کارگران از ملیتهای مختلف، انسانهای معترض و سندیکاها مترقی و... در مقابل دستگاه سرکوب دولتی یک وظیفه دائمی تشکل های سندیکایی و فعالین کارگری در همه ی کشورها است. سندیکا حزب سیاسی نیست اما دفاع بی قید شرط از آزادیهای سیاسی و اعتراض به سرکوبگران، هموزن دفاع از حق تشکل سندیکایی است و باید در راس مطالبات فعالین سندیکایی قرار گیرد. سندیکای تومیتیز در تازه ترین دور فعالیت اش برای جلوگیری از اخراج ۱۲۳ راننده شرکت اتوبوس رانی شهری در «بورسا» تلاش می کند. همچنین ۲۵۶ کارگر بدلیل عضویت در سندیکای تومیتیز توسط کارفرمایان در «گازیانتپ» اخراج شده اند. بهمین دلایل نیز کنسرن چند ملیتی «اونیلور» ۷۰ نفر از اعضای تومیتیز را در بخش حمل و نقل کنسرن اخراج کرده است. این اخراج های دسته جمعی بجرم عضویت در سندیکا ی مبارزی نظیر سندیکای تومیتیز تنها گوشه ای از وضعیت اسفبار نقض حقوق بشر و سیاست های ضد کارگری حاکم بر ترکیه است. روزنامه ی کنفدراسیون سراسری سندیکاها ی ترکیه «ترک - ایش» (\*۶) که حتی به راست روی شهره است و نزدیک به سیاستهای دولت قرارداد در شماره ی ۳۷۵ نوشت که: « در سال گذشته ۲۰۰۰۰ نفر بدلیل عضویت در سندیکاها از کار اخراج شده اند » طی سالهای اخیر، کارگران ایران بویژه کارگران زندانی در ایران بیش از هر زمان در عمل اهمیت کسب همبستگی جهانی فعالین کارگری از کشورهای مختلف و دگراندیشان مترقی را درک کرده اند و همین درک عمیق طبقاتی نیز منشاء واکنش و همبستگی بموقع فعالین سندیکایی کارگران شرکت واحد و اتحادیه ی آزاد کارگران ایران با فعالین سندیکایی در ترکیه و اعتراض به سرکوب حقوق کاردر ترکیه بود. همبستگی که سبب دلگرمی فعالین کارگری در ترکیه و بسیاری از کشورهای جهان گردید. فراموش نکنیم که " امنیستی" یا «عفو عمومی برای کارگران زندانی» یکی از با شکوه ترین مطالبات جنبش کارگری بین المللی در سده ی گذشته بوده و باید بیش از هر زمان برای عقب راندن ماشین سرکوب و برای آزادی کارگران زندانی در جهان و همچنین رفقای خود در



## کارگران ایران و ترکیه ...

ایران تلاش کنیم.

توضیحات :

۱- TÜMTIS سندیکای کارگران حمل و نقل (تومتیز) عضو ITF می باشد.

۲- در دوره ی امپراطوری عثمانی اولین اولین انجمن های کارگری در سال ۱۸۷۱ تشکیل گردید و یکسال بعد کارگران بارانداز بعد از اعتصاب در بندر موفق به کسب افزایش دستمزد گردیدند. کمون پاریس تاثیرات جهانی خود را برجای گذاشت و سالهای بعد انجمن های کارگری تاسیس شده با ایده های کمون پاریس درخشیدند و از مرز مطالبات صنفی عبور کرده و مطالبات سیاسی نیز بر علیه امپراتوری عثمانی مطرح می کردند. دیری نپایید که تشکل های کارگری ممنوع گردیدند و یکبار دیگر با وقوع انقلاب اکتبر جنبش کارگری ترکیه جان تازه ای گرفت. آتاتورک اما قانون ممنوعیت تشکل های کارگری و سیاسی را با سرسختی اجرا کرد که تا مرگ وی و حتی تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت.

۳- «لیبراستارد» کمپینی را برای دفاع از «Meryem Özsoğüt» از سندیکای بهداشت و درمان آغاز کرده است. نگاه کنید به لینک زیر:

[http://www.labourstart.org/cgi-bin/solidarityforever/show\\_campaign.cgi?c=۳۹۴](http://www.labourstart.org/cgi-bin/solidarityforever/show_campaign.cgi?c=۳۹۴)

۴- در زمینه موانع قانونی تشکل یابی کارگری در ترکیه توجه به ملاحظاتی لازم است. هر تشکل سندیکایی ترکیه که می خواهد در هر حوزه ورشته ی صنعتی و خدماتی تشکل و اعلام موجودیت کند باید حداقل ۱۰ درصد شاغلان را در سطح کشور همراه و حامی خود داشته باشد و در سطح کارخانه و کارگاه باید حداقل ۵۰ درصد شاغلین، عضویت در سندیکا را بپذیرند. عضویت در سندیکا نیز باید محضری ثبت شود و رسماً به اطلاع کارفرما برسد و سندیکا ها زمانی از قابلیت مذاکره برخوردار می شوند که به تایید وزارت کشور رسیده باشند. علاوه بر این شرط و شروط ها ی دست و پا گیر مهمتر اینکه دولت ترکیه همچو کارفرمایان در عمل اثبات کرده که برایش همواره عضویت در سندیکا ها مساوی با عضویت در یک سازمان تروریستی است و دولت حق خود می داند هر زمان لازم دانست یک اعتصاب کارگری را بدلیل ملاحظات دولتی ممنوع اعلام کند. در ترکیه مسئولین سندیکاها نیز باید کسانی باشند که جرمی مرتکب نشده باشند، یعنی اگر کسی در یک تظاهرات کارگری که دولت بنا به مصلحت خودش آنرا ممنوع اعلام کرده باشد، شرکت کرده باشد «مجرم با سوء سابقه» بحساب می آید و نباید در سندیکاها مسئولیت و پستی داشته باشد. همه این موانع فعالیت سندیکایی را مشکل و تلاش برای تشکل یابی مستقل را صد چندان مشکل تر نموده است.

۵- HOROZ – Lojistik «شرکت لجستیکی و حمل و نقل خروس»

۶- در مجموع در ترکیه ۹ کنفدراسیون کارگری رسمی وجود دارد.

این ۹ کنفدراسیون در سه کاتگوری دسته بندی شده اند:

۱- کنفدراسیون های کارگری شامل بر:

TÜRK-IS کنفدراسیون سندیکاهای کارگری ترکیه

DISK کنفدراسیون سندیکاهای کارگری انقلابی

SHAK-IS کنفدراسیون سندیکاهای کارگری راست

MISK کنفدراسیون سندیکاهای کارگری ملی گرا

۲- کنفدراسیون های سندیکاهای کارمندان شامل بر:

KESK کنفدراسیون سندیکاهای شاغلین در بخش خدمات

MEMUR\_SEN کنفدراسیون سندیکاهای کارمندان

TÜRKIYE KAMU\_SEN کنفدراسیون سندیکای کارمندان ترکیه

۳- کنفدراسیون های سندیکاهای دهقانان و کارگران روستایی شامل بر:

TÜM-KÖY-SEN کنفدراسیون سندیکاهای کارگران روستایی

CIFTCI-SEN کنفدراسیون سندیکاهای دهقانی

لازم بیادآوری است که به گمان من این سندیکاها الزاماً منافع طبقاتی کارگران را نمایندگی نکرده و ظرف مبارزه ی مستقل کارگری نیستند. بررسی و ارزیابی این مسئله اما نافی دفاع بی قید و شرط از دستگیرشدگان و زندانیانی نیست که بجرم فعالیت سندیکایی متهم به اعمال جنایتکارانه شده اند.

## زنده باد همبستگی کارگران جهان

بقیه از صفحه ۸

### چرا حجاب ...

را هم باید اضافه کرد و آن اینکه در هیچ آیینی نیز زن تا این حد به واسطه زن بودن تخریب نشده است که ما او را با حجاب اجباری تخریب می کنیم. زیرا حجاب هم منتهای نقش فاعلی زن است و هم نهایت مفعول بودن او. اگر زن ایرانی با پوشش خود عامل ایجاد تعادل در جامعه و بی تعادلی در نظم مستقر جهانی است، اما مدال افتخاری به او نمی دهند و اصلاً آدمش به حساب نمی آورند. نقش او فقط به همین ختم می شود که تابع باشد. با اعطای این مدال، ما را چهار میخ می کنند. من این نشان افتخار را نمی خواهم. این مردان اند که از ما ایجاد تعادل یا بی نظمی را طلب می کنند. من زن محکوم به آن بوده ام که مأموریت را به انجام برسانم بی آنکه هیچ نقشی در آن داشته باشم و بی آنکه در موردش از من پرسش کرده باشند. بیشتر به عکس روی دیوار آن شبیه بوده ام. از اینرو بحث در مورد حجاب در واقع بحث در مورد دستکم دو نوع رهیافت و نگاه متفاوت به جهان است که یکی از آنها همواره قربانی دیگری بوده است. یکی برداشت زنانی چون من از جهان است و دیگری برداشت همان آقایان و خانم هایی که خدمتتان عرض کردم. جهان من و نگاه من اما همواره در اسارت نگاه آنها مانده است. من محکوم بوده ام که جهان را از دریچه دیدگان آنها بنگرم. باور کنید که اگر از این دریچه جهان زیباتر می نمود، ای بسا هیچ مشکلی نداشتم، اما نیست. جهانی که من مجبور شده ام از دریچه چشم آقایان و خانم های مدافع حجاب که عینک خود را همواره از آقایان غرض گرفته اند، بنگرم، جهانی زشت، کثیف، نا امن، غیر اخلاقی، پر از دروغ و پنهانکاری و سخت غیر قابل اعتماد است. چگونه می توانم آن مناظر را زیبا بدانم و خود را وادار کنم که از زشتی اش رو برگردانم. می گویند حجاب محض خاطر امنیت من است، اما من با حجاب هرگز احساس امنیت نکرده ام، برعکس بیشتر احساس نا امنی و در هم ریختگی و آشفتگی داشته ام. در خیابان های شهر های ما فرقی نمی کند که شب و نصف شب و حتی وسط روز با چادر بیرون بروی، یا با روسری و یا با هیچیک. می گویند زن با حجاب زیباتر است. بیشتر ها البته منظورشان البته آن بود که زن برای «مردان» در حجاب زیباتر است، اما اخیراً می شنویم که حتی در دانشکده هنرهای زیبا که تعداد دانشجویان دختر آن از پسر ها بیشتر است، دانشجویان را مجبور می کنند که از ماکت زن چادری به عنوان یکی از مظاهر ذوق زیبایی شناختی گرفته برداری کنند! من در آن زیبایی ای نجسته ام. می گویند عفت و تعادل جامعه با حجاب حفظ می شود، اگر اینطور است پس بحمدالله به نظر می رسد ما متعادلترین و عقیف ترین جامعه کره خاک باشیم. نیستیم. ما نه قائل به آن مأموریت مقدسیم و نه هرگز توجیه شده ایم که چه کسی، کجا، چگونه و چرا این مأموریت مقدس را بر دوش نظام اسلامی نهاده است که حال ما زنان با پوشش خود بخواهیم آن را به انجام برسانیم. من به حجاب اجباری نه می گویم از آن رو که نه فعالیت مطلق را که در آن به من نسبت می دهند انسانی می دانم و نه آن مفعولیت مطلق را. من نه می خواهم و نه می توانم با حجابم مسئول عفت و تعادل جامعه و نظم مستقر یا بی نظمی و آشفتگی آن باشم و نه آنکه با پذیرفتن آن، خود را انکار کنم. نگاه من به جهان از همان اعتباری برخوردار است که نگاه هر موجود انسانی دیگر. من و میلیون ها مثل من در حجاب نه امنیت جسته ایم، نه زیبایی، نه اخلاق، نه عفت و نه پاکی، و برعکس بی حجابی را هم ملازم بی عفتی و بی اخلاقی و ناپاکی نمی دانیم.

## چرا حجاب ...

بدیهی به نظر می آمد که کسی که حجاب ندارد، ضد انقلاب است. تنها بعدتر ها بود که به یاد آوردم و فهمیدم که زنان خانه نشین مذهبی از قضا کمتر از بسیاری دیگر در تظاهرات ضد رژیم شاه شرکت جستند و بسیاری از نسل های قدیمی محافظه کار آنها که دیگر خود را صاحب بی چون و چرای انقلاب می دانستند و از مزایای حکومت اسلامی چه بهره ها که نبردند، اصلاً قبول نداشتند که زن بتواند به تظاهرات برود و فریاد بزند. در خانه خودمان و در میان خویشان دور و نزدیک این جدال را از نزدیک تجربه کردم و در موارد دیگر نیز شاهد آن بودم. بسیاری از این بانوان محترم از شنیدن اینکه زنان در خیابان جیغ می کشیدند و بر ضد شاه فریاد سر می دادند، مو بر اندامشان راست می شد. بسیاری دیگر برای خود و دخترانشان ننگ می دانستند که زن از پلیس باتوم بخورد و یا دستگیر شود و شب را مجبور باشد در پاسگاه و میان یک مشت مرد شب را صبح کند. بارها شاهد مرافعه هایی از این قبیل در میان اطرافیانم بودم که: «برای دختر این کارها عیب است.» امروز اما همان آدم ها عقبه رویه سرکوبگرانه دولت اسلامی را تشکیل می دهند و تشویق می کنند که بر دختران به اصطلاح بدحجاب سخت بگیرد، چون وضع شهرمان «غیر قابل تحمل» شده و وقتی دختران با این «سر و وضع» به خیابان می آیند، «کیان خانواده ها به خطر می افتد». حق دارند. در گفتاری که زن در بهترین حالت مروارید صدف است و زینت المجالس، دیدن دختران و زنانی که از زینت بودن به ستوه آمده اند، عجیب است و بهترین کار آن است که با مشت و لگد بار دیگر و ادارشان کنیم زنانگی را به یاد بیاورند. نسل من با تعجب تمام به همه این تغییرات می نگریست و برای این پرسش ساده که اصلاً حجاب اجباری چرا هست و این دعوا بر سر چیست؟، هیچ جوابی نمی جست و نجسته است. در سرزمینی که آموزه های دینی در بسیاری موارد دیگر به راحتی نادیده گرفته می شوند، چرا بر سر حجاب زنان که تازه بر سر تفسیر آن در شرع اینهمه اختلاف وجود دارد و معلوم نیست که از محکمت باشد، اینچنین پافشاری می شود؟ آرزو می کردم یک بار کسی یافت شود و پاسخی قانع کننده داشته باشد. وقتی از یکی از روحانیون بسیار مشهور در مورد حجاب شرعی پرسیدم، با مضمونی شبیه به این پاسخ داد: «در شرع چنین حجابی نداریم. مسأله عرفی است.» و دیگری که باز هم از روحانیون مشهور زمان خود و مدرس حوزه و دانشگاه بود بر این فاش گفت که اصلاً حجاب در شریعت به معنای پوشش سر نیست و در کمال تعجب حتی مرا نیز دعوت کرد که در رویه خودم در مورد پوشش تجدید نظر کنم. با اینحال هیچیک از آنها هرگز عقیده خود را به صراحت برای عموم بیان نکردند؛ همچنانکه بسیاری دیگر نیز امروز چنین نمی کنند. می دانیم که آن معدودی هم که شهادت داشته اند، چگونه خلع لباس و متحمل مجازات های دیگر شده اند. برای بسیاری از مایی که این دوران را گذرانده ایم، کتاب های آقای مطهری و امثال او حتی اگر به شکرانه بودجه های هنگفت وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات اسلامی هزاران بار دیگر هم چاپ شود، پاسخگوی پرسش ساده بالا نیست. حتی خود او نیز به خوبی به این امر واقف بود که دیدگاه روحانیت ارتجاعی دیگر نمی تواند پاسخگوی نسل جدید باشد. از همین رو کتاب خود را «مسأله حجاب» نامید و در آن تلاش کرد تا رویکردی به اصطلاح علمی را نسبت به این مسأله خطیر در پیش گیرد. اما گمان نمی کنم که خود او نیز می توانست رویه ای اینچنین را که در نهایت منجر به تخریب کل ماجرا و حذف مسأله شده است، تخیل کند. بحث حجاب که سرنوشت بسیاری از دختران و زنان ما را تعیین می کند، به لحاظ نظری از فقیرترین موضوعات بوده و هست و دلیل آن هم روشن است. تلاش های نظری از پیش از انقلاب تاکنون قادر نبوده اند پا را فراتر از آن چیزی بگذارند که مطهری زمانی گذاشته است. این بحران و آشفتگی بارها از سوی دست اندرکاران نیز تحت این عنوان که «باید کار فرهنگی کرد» مورد تأکید واقع

شده است. اما واقعیت آن است که اتفاقاً کار فرهنگی زیاد شده، اما کفگیر به ته دیگ رسیده است. همان هایی که در تمام این سال ها کار فرهنگی کرده و موی خود را در این آسیاب به نظر من بی جهت سپید کرده اند، می دانند که در این مورد حرف جدیدی وجود ندارد. حرف ها و استدلال ها همان حرف های قدیمی است. هر آنچه باید گفته می شد، گفته شده و چیزی نگفته

باقی نمانده است. از همه چیز برای توجیه حجاب بهره گرفته شده است. بیایید اعتراف کنیم که متأسفانه این حنا دیگر رنگی ندارد و تنها باید به زور متوسل شد. آنچه در این باب نوشته شده، نه تنها امثال مرا که با آن فرهنگ بار آمده ایم نتوانسته قانع کند، بلکه پاسخگوی بی شمار پرسش های نسل امروز نیست که دیگر از تکرار بی پایان و هذیان وار این مکررات سخت به ستوه آمده است. برای یک نمونه از این تلاش های اخیر شورای فرهنگی و اجتماعی زنان که در سال ۶۶ از این رو تأسیس شد که بتواند خلأ های موجود در مورد مسائل زنان را پوشش دهد و البته همچون بسیاری دیگر از نهادها تنها کاری که نکرده است، پرداختن به مسائل واقعی زنان بوده، در پاییز سال ۸۶ دو مجلد را به موضوع «حجاب و عفاف» اختصاص داده است که از هر حیث جالب اند. مایلم برخی از مقالات و محتوای این دو مجلد را در اینجا ذکر کنم تا در مورد آشفتگی نظری بالا تنها به دعوی صرف اکتفا نکرده باشم. در یکی از مقالات این مجموعه نویسنده در مطلبی با عنوان «پژوهشی در الزام حکومتی حکم حجاب» با این ادعا که «از منظر فلسفه سیاسی حکومت ها می توانند اتباعشان را ملزم به انجام یا ترک فعلی کنند»، و «اقتضای حکومت بر الزام اتباع خود امری کاملاً بدیهی و آشکار است» بر الزام حکومتی حکم حجاب رأی می دهد. فراموش نکنیم که در اینجا از استدلال نظری برای داشتن حجاب خبری نیست. دیگر نیست. بحث بر سر الزام و اجبار حکومتی آن است. یک گام جلوتر! اما این مانع از آن نیست که نویسنده محترم در ادامه مدعی نشوند که الزام حکومتی و اطاعت از آن «شرعی» است. البته این استدلال با عنوان اندیشه «تغلب» در تاریخ اسلام سابقه فراوان دارد و به هیچ رو نظریه جدیدی نیست، اما جا دارد این سؤال ساده پرسیده شود که چنانچه حکومت ها می توانند اتباع خود را به هر کاری ملزم کنند، در اینصورت خود پدیده حکومت اسلامی که با عدم اطاعت از نظام شاهنشاهی و شوریدگی بر آن نظام سر بر آورد، چگونه توجیه شدنی خواهد بود؟ این که خود نقض آشکار مشروعیت حکومت اسلامی است. مابقی مقالات مجلد اول این مجموعه به بررسی آیات و روایات اختصاص دارد که صد البته تازه نیست. مقاله پایانی این مجلد از هر حیث جالب است، زیرا نه تنها مقاله نخست را کاملاً نقض می کند، بلکه رویه حکومت را یکسره بر اساس ادله فقهی زیر سؤال می برد. نویسنده باز هم به «بررسی الزام حجاب در حکومت دینی» می پردازد و پس از در انداختن بحثی نیمه دینی، نیمه جامعه شناختی می گوید: «در سال های نخستین انقلاب حجاب تبدیل به فرهنگ اجتماعی گردید و در بخش های زیادی بدون آنکه آن اجبارها شکل بگیرد، با اکثریت جامعه همراهی می کرد، اما از آنجا که رفتارها شکل خشونت آمیز پیدا کرد، و فلسفه حجاب تبیین نشد [؟] و مفهومی متفاوت پیدا کرد، امروز شاهد بی اثر شدن قانون و تزلزل اقتدار آن هستیم.» از نگاه نویسنده محترم عدم تبیین بحث حجاب باعث بی اثر شدن قانون و تخلف از آن بوده است. جالب تر آنکه نویسنده خود با بررسی روایات و آیات گوناگون بر این امر معترف است که «در آیات و روایات... هرگز نکته ای که دلالت بر الزام و اجبار حجاب و مجازات بدحجاب به صورت تعزیری داشته باشد، وجود ندارد... در هیچکدام از این منابع [قرآن و حدیث] مطلبی در جهت الزام حجاب نیامده و هیچ حدیثی مبنی بر اینکه در حکومت پیامبر، امام علی، و حتی خلفا و حکام اسلامی، کسی را بر عدم رعایت حجاب مواخذه و مجازات کرده باشند، نقل نشده است.» و در ادامه مطلب به درستی بر این نکته تأکید می کند که در واقع عکس موضوع صادق بوده است. یعنی امامان و خلفا چنانچه کنیزی را می دیدند که سر خود را پوشانده او را وادار به ترک آن می کردند و یا به مجازات می رساندند! مجموعه مقالات مجلد دوم نیز عمدتاً از نوع مقالاتی است که به بحث دینی حجاب اختصاص دارند. اما در این مجموعه نیز مقاله ای باز هم جلب توجه می کند با این عنوان «نقدی بر ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی در جرم انگاری بدحجابی». نویسنده در این مقاله یکی از مهمترین موضوعات یعنی قانون مجازات اسلامی را که اخیراً بحث از دائمی شدن آن در بین است، در مورد جرم انگاری مورد بررسی قرار داده است. در این ماده قانونی چنین آمده است: «هر کس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل، به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نمی باشد،

## چرا حجاب ...

ولی عفت عمومی را جریحه دار نماید، فقط به حبس از ده روز تا دو ماه یا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد. تبصره: زانی که بدون حجاب در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ده روز تا دو ماه یا از پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.» نویسنده با نگاه حقوقی و شرعی قانون مجازات اسلامی را در این بندها دچار اشکال دانسته است و پیشنهاد به اصلاح آن داده است، به نحوی که لزوم رعایت حجاب را برای زنان غیر مسلمان و سالخورده قابل نقد دانسته است. مجموعه مقالات فوق که نمونه های آنها را در سایر نشریه ها و کتب چاپ شده در همین چند سال اخیر به وفور می توان یافت، حاوی حقایقی اند که در جدال زورگویانه در مورد حجاب اجباری به راحتی نادیده گرفته شده اند. نخست آنکه بر اساس خود این اسناد که توسط نهادهای ذیربط تولید شده اند، در مورد این مسأله اختلافات زیادی هست که آیا اساساً در شرع چیزی به نام حکم در مورد حجاب وجود دارد که حال مستلزم تعزیر باشد؟ در واقع بر اساس همین مدارک، بی حجابی اجباری در شریعت رویه بوده است، اما حجاب اجباری هرگز. در این مورد نیز که آیا حکومت می تواند زنان را به داشتن حجاب مجبور کند یا خیر، پاسخ ها و شبهات آنقدر زیاد و آنقدر گوناگون اند که برای یک خواننده عادی و غیر حرفه ای هم کاملاً روشن می شود که در هیچیک از موارد مربوط به فقه و قانونگذاری و بسیار کمتر از آن در رویه عملی در مورد پوشش اجباری بحث بر سر رعایت محکمت اصول شرعی نبوده و نیست. در واقع بر این اساس نه در نظام اسلامی و نه در هیچ نظام دیگری حجاب نمی تواند بر اساس دلایل شرعی اجباری باشد و مسلماً اینکه حکومت نمی تواند در این مسأله به زور متوسل شود. از اینرو قانون مجازات اسلامی نیز در این میان سندی مغایر با شرع است؛ همچنانکه متخصصین امر اذعان می کنند. اینها را هم سالیان سال است که می شنویم و می دانیم. بی شمار مطالب در این باب نوشته شده اند که من از آن میان تنها برخی از نمونه های اخیر را گزینش کردم. و چه دلیلی از این محکمتر که چنانچه اختلافی در این باب نبود، چرا پس از گذشت سالیان بسیار اینهمه وقت و بودجه مصروف این موضوع می شود تا پوشش اجباری را توجیه کرده و رویه زورگویانه در مورد آن را نیز جا بیندازند. گو اینکه هر قدر بیشتر نوشته می شود، کمتر نتیجه می دهد و کمتر قانع کننده می شود، از آنرو که میان دستگاه های ذیربط و خود مراجع و متخصصان نیز در این باب اختلافات جدی وجود دارد. از این هم نمی گوئیم که رئیس جمهور محترمی که خود را مهر پرور می نامد، وقتی در مورد حجاب از او پرسیدند، چگونه با عوامفریبی پاسخ داد: «آیا همه مشکلات ما خلاصه شده در دو تا موی خانم ها؟ آیدار مملکت هیچ کار دیگری وجود ندارد که انجام بشود؟» جدال دائمی خیابانی در مورد حجاب این روزها رنگ دیگری به خود گرفته است. قرار است همه چیز از نو زیر چکمه له شود و کسی هم دم بر نیآورد. حتی کسانی که خود روزی به نام شرع همه اینها را توجیه می کردند، اکنون گرفتار صدای شوم چکمه شده و زبان در کام کشیده اند. بنابراین مسأله دیگر به هیچ رو بر سر انتخاب میان کار فرهنگی و کار نظامی در مورد حجاب نیست. مسأله بر سر خود حجاب اجباری است. از بسیاری نسل های پیش از من تا به امروز هر روز این صدا رساتر به گوش می رسد که به هر دلیل و با هر توجیهی بسیاری از زنان دیگر نمی خواهند هیچ نوع پوشش سری را اعم از چادر، روسری یا به هر شکل دیگری تحمل کنند. این صدا آنقدر واضح، آنقدر بلند و آنقدر دیرینه و تاریخ دار است که برای شنیدن آن به لوازم کمکی هیچ نیازی نیست. همه خوب می دانند که برای موضوع حجاب تنها یک راه حل وجود دارد و آنهم واگذاری امر پوشش به انتخاب فردی خود زنان است. اگر کیان خانواده، اجتماع، و حکومت اسلامی به حجاب وابسته شده است، پس لاجرم اشکال را باید در آن کیان، در بنیاد آن خانواده، در آن اجتماع و در آن حکومت جست که خود تجدید نظری جسورانه اما ضروری را می طلبد. اما در واقع چنین نخواهد شد، یا لاقلاً نه به این زودی. اکنون نظام اسلامی یا دستکم بخش های مهمی از آن تهاجمی تر از همیشه با زنان برخورد می کنند؛ به گونه ای که از ابتدای انقلاب تاکنون در هیچ حکومتی چنین رویه تهاجمی ای را نمی توان سراغ کرد. باید پرسید چه چیز این خشونت و تهاجم را که رویکرد های مربوط به حجاب تنها یکی از بی شمار ابعاد آن را تشکیل می دهد، موجب شده است؟

## حجاب و مأموریت دولت مقدس

نظام اسلامی ما از هر دولت و نظام دیگری ولو آنهم اسلامی بوده باشد، همواره برتر و بالاتر در نظر گرفته شده است. از همان ابتدای انقلاب تصور می شد که نظام اسلامی در ایران موهبتی الهی است. مأموریت مقدس مبارزه با امپریالیسم، برقراری عدالت جهانی، آزاد سازی دنیا از چنگال قدرت های جهانی و خلاصه تغییر جهان به آن سپرده شده است و بالتبع در این مسیر بسیار چیزها می بایست تغییر کنند. این ادبیات افت و خیزهای بسیاری داشته است. اما اخیراً در بیانات بسیاری از رجال سیاسی، در مکاتبات و نامه نگاری های آنها با سران جهان، با پیشنهادهای عجیب و غریب برای اصلاح دنیا و مردم آن و جز اینها از نو ظاهر شده است؛ هر چند با در نظر گرفتن وضع اسفناک اقتصادی و اجتماعی و ... دیگر کمتر قانع کننده. شاید هیچ دولتی در جهان الا نو محافظه کاران آمریکایی و رژیم های سابق کمونیستی در جهان از این حیث شبیه ما نبوده باشند که حضور خود را بر اریکه قدرت و در دست داشتن افسار توده ها را خواه به صورت الا بختکی یا با سرکوب شدید مخالفین و با قوه قهریه، چنین مقدس بدانند که به خود جرأت دهند به هر اقدامی در ارتباط با شهروندان مبادرت کنند؛ بی آنکه نگران پیامدهای آن باشند. حوادثی همچون تهاجم نظامی به عراق و افغانستان، زندان ابوغریب در عراق، خلیج گوانتانامو و جز اینها برای صدور به اصطلاح دموکراسی در جهان همانقدر از تصور این مأموریت مقدس سرچشمه می گیرند که تصور ایجاد عدل و عدالت جهانی، و به اصطلاح نجات جهان در گفتار دولتمردان نظام اسلامی. روشن است که بیش از هر چیز این گفتار در واقع ابزاری برای رفع و رجوع بحران مشروعیت سیاسی دولت هایی بوده است که همواره با آن در داخل و خارج دست به گریبان بوده اند. جالب آنکه در واقع نظام اسلامی با غصب آنچه که در آموزه های شیعی توسط مهدی موعود باید به انجام برسد، برای خود جایگاه و شأنی مقدس را قائل شده است که کمتر مورد پرسش قرار گرفته است. سوای بسیاری مسائل دیگر این رتوریک بسیاری از طرح های امنیت اجتماعی، بگیر و ببند شهروندان، آزار و سرکوب فعالیت های مدنی و غیر خشونت آمیز و ... را عمیقاً توجیه کرده و مشروعیت نظام اسلامی را دستکم به صورتی نیم بند و در کوتاه مدت تأمین کرده است. در تمام این سالها شاهد بوده ایم که هر گاه مشروعیت نظام اسلامی به پایین ترین حد خود رسیده این رتوریک تشدید شده و بر عکس زمانی که مشروعیت مردمی آن بالنسبه بالا بوده است، این تصور نیز تا حدودی کنار گذاشته شده است. به گمان من نه تنها موضع تهاجمی حکومت در مقابل زنان بلکه بسیاری دیگر از اقدامات آن برای محو صداهای منتقدانه تا حدود زیادی از همین تصور و تخیل مأموریت مقدس و بالتبع بحران مشروعیت سیاسی نهفته در پس آن سرچشمه می گیرد. غرور و تبختر نهفته در تخیل مأموریت مقدس زمانی به تجربه های اسفباری از انواعی انجامید که در تمام سال های پس از انقلاب شاهد آنها بوده ایم. جالب آن است که برای زن ایرانی و بی آنکه از او پرسیده باشند، در این تخیل نقشی در نظر گرفته شده است که مطلقاً و تنها با پوشش اسلامی او به انجام خواهد رسید. وقتی جامعه مان می رود تا از همه دیگر مظاهر دین عاری شود، تنها یک چیز همچنان توجیه گر آن مأموریت جهانی خواهد بود و آنهم حجاب زنان است. پس از یک افت نسبی، این تخیل به اشکال دیگری در رتوریک مقامات سیاسی و شخصیت های فرهنگی به ویژه در توجیه برخورد با زنان و پوشش آنها ظاهر شده است. برای نمونه پژوهشگر محترمی که انقلاب اسلامی را «انقلاب اسلامی را انقلاب حجاب» می نامد، با همان ساده سازی همیشگی و سیاه و سفید کردن همه مجادلات و تحولات سیاسی و اجتماعی در جهان امروز، به گونه ای هیجان زده از تصور همان مأموریت جهانی که به اعتقاد او به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران حادث شده است، می نویسد: «در بخش عظیمی در جهان اسلام که تا این زمان شیفته اندیشه های غربی بود، گرایش به حجاب بیشتر شد؛ بدین ترتیب غرب پس از چندین دهه تلاش، در خارج از مرزهای خود و در حوزه کشورهای اسلامی، با شگفتی شاهد بازگشت مسلمانان به حجاب بود. شگفت تر آنکه در دو دهه اخیر، زنان مسلمان در اروپا و آمریکا نیز همچنان بر حجاب اصرار می ورزند... حجاب امروز به صورت یک مسأله بحران زا برای کشورهای مثل فرانسه در آمده و هر روز جدی تر از

بقیه در صفحه ۷



چرا حجاب ...

پیش می شود. به علاوه می توان پذیرفت که امروزه حجاب در میان زنان فرهیخته کشورهای در حال توسعه مسلمان مانند مصر، سوریه، و حتی ترکیه که روزگاری کمتر زمینه مقبولیت داشت، مورد استقبال قرار گرفته و شمار فراوانی از زنان دانشگاهی به حجاب روی آورده اند...» طبعاً ایشان اشاره ای به این ندارد که مسأله در ایران نیز شکل بحران اجتماعی را به خود گرفته است و از این هم سخن نمی گوید که همان نسل جدیدی از زنان مسلمان در بسیاری از کشورهای اسلامی که به قول ایشان به حجاب روی آورده اند، اگر بخواهند در خیابان های تهران یا دیگر شهرهای ایران راه بروند، مورد توهین و تحقیر قرار خواهند گرفت و قطعاً توسط مأموران انتظامی به عنوان مصادیق بارز بدحجابی و بی حجابی دستگیر خواهند شد! در عین حال به نظر می رسد دستکم بخش مهمی از آن مأموریت مقدس که در تمام این سالها هرگز به درستی معلوم نشد که دقیقاً چیست و همچنان در هاله ای از ابهام باقی ماند، آن است که زنان همه جهان را وادار کنیم تا پوشش مورد نظر ما را بپذیرا شوند! رتوریک نهفته در این گفتار به هیچ رو تازگی ندارد. همانطور که آقای مطهری در توجیه حجاب به راسل و دیگر فیلسوفان غربی مراجعه می کند و خواسته های زنان و مردان ایرانی را یکسره کنار می گذارد، نویسنده مورد بحث ما نیز برای توجیه حجاب، پوشش زنان مسلمان و حتی غیر مسلمان در دیگر کشورها را به عنوان شاهدهی بر صدق گفتار خود می آورد. باز هم زن ایرانی، خواسته های او و آنچه او می خواهد، کمترین اهمیتی ندارد. از دیگری غیر ایرانی دلیل و شاهد آوردن و از او به عنوان مرجع برای صدق سخن استفاده کردن در واقع همواره از ویژگی های اصلی رتوریک مورد بحث در باب حجاب بوده است. موارد زیادی را شاهد بوده ایم که در آنها زن غربی ای که به تازگی مسلمان شده و حجاب را قبول کرده، به عنوان دلیلی برای اثبات حقانیت اسلام و حجاب او نیز به عنوان الگوی مناسبی برای زن ایرانی مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است! در واقع این گفتار به اصطلاح غرب ستیز مدافع حجاب در نهایت سر از دامان همان غربی درمی آورد که در ظاهر مورد تفر است و ادعا می شود زن ایرانی را مسخ کرده و او را کورکورانه و تقلیدوار به دنبال خود کشیده است! رتوریک مأموریت مقدس در واقع به دلیل پیوند عمیق آن با بحران مشروعیت آشکارا با خشونت توأم است. بی دلیل نیست که وقتی کشورمان در آستانه همه نوع بحران اجتماعی و اقتصادی قرار دارد، طرح های امنیت اجتماعی هر بار به شکلی تازه ظهور می کنند و از نو به خشونت دامن می زنند. البته کسی به این پرسش ساده نیز پاسخی نمی دهد که با در نظر گرفتن ابعاد وسیع نارضایتی داخلی، آن مأموریت مقدس جهانی چگونه قرار است به انجام برسد.

چرا به حجاب اجباری نه می گوئیم؟

خواهد بود و آنهم حجاب زنان است. پس از یک افت نسبی، این تخیل به اشکال دیگری در رتوریک مقامات سیاسی و شخصیت های فرهنگی به ویژه در توجیه برخورد با زنان و پوشش آنها ظاهر شده است. برای نمونه پژوهشگر محترمی که انقلاب اسلامی را «انقلاب اسلامی را انقلاب حجاب» می نامد، با همان ساده سازی همیشگی و سیاه و سفید کردن همه مجادلات و تحولات سیاسی و اجتماعی در جهان امروز، به گونه ای هيجان زده از تصور همان مأموریت جهانی که به اعتقاد او به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران حادث شده است، می نویسد: «در بخش عظیمی در جهان اسلام که تا این زمان شیفته اندیشه های غربی بود، گرایش به حجاب بیشتر شد؛ بدین ترتیب غرب پس از چندین دهه تلاش، در خارج از مرزهای خود و در حوزه کشورهای اسلامی، با شگفتی شاهد بازگشت مسلمانان به حجاب بود. شگفت تر آنکه در دو دهه اخیر، زنان مسلمان در اروپا و آمریکا نیز همچنان بر حجاب اصرار می ورزند... حجاب امروز به صورت یک مسأله بحران زا برای کشورهای مثل فرانسه در آمده و هر روز جدی تر از پیش می شود. به علاوه می توان پذیرفت که امروزه حجاب در میان زنان فرهیخته کشورهای در حال توسعه مسلمان مانند مصر، سوریه، و حتی ترکیه که روزگاری کمتر زمینه مقبولیت داشت، مورد استقبال قرار گرفته و شمار فراوانی از زنان دانشگاهی به حجاب روی آورده اند...» طبعاً ایشان اشاره ای به این ندارد که مسأله در ایران نیز شکل بحران اجتماعی را به

خود گرفته است و از این هم سخن نمی گوید که همان نسل جدیدی از زنان مسلمان در بسیاری از کشورهای اسلامی که به قول ایشان به حجاب روی آورده اند، اگر بخواهند در خیابان های تهران یا دیگر شهرهای ایران راه بروند، مورد توهین و تحقیر قرار خواهند گرفت و قطعاً توسط مأموران انتظامی به عنوان مصادیق بارز بدحجابی و بی حجابی دستگیر خواهند شد! در عین حال به نظر می رسد دستکم بخش مهمی از آن مأموریت مقدس که در تمام این سالها هرگز به درستی معلوم نشد که دقیقاً چیست و همچنان در هاله ای از ابهام باقی ماند، آن است که زنان همه جهان را وادار کنیم تا پوشش مورد نظر ما را بپذیرا شوند! رتوریک نهفته در این گفتار به هیچ رو تازگی ندارد. همانطور که آقای مطهری در توجیه حجاب به راسل و دیگر فیلسوفان غربی مراجعه می کند و خواسته های زنان و مردان ایرانی را یکسره کنار می گذارد، نویسنده مورد بحث ما نیز برای توجیه حجاب، پوشش زنان مسلمان و حتی غیر مسلمان در دیگر کشورها را به عنوان شاهدهی بر صدق گفتار خود می آورد. باز هم زن ایرانی، خواسته های او و آنچه او می خواهد، کمترین اهمیتی ندارد. از دیگری غیر ایرانی دلیل و شاهد آوردن و از او به عنوان مرجع برای صدق سخن استفاده کردن در واقع همواره از ویژگی های اصلی رتوریک مورد بحث در باب حجاب بوده است. موارد زیادی را شاهد بوده ایم که در آنها زن غربی ای که به تازگی مسلمان شده و حجاب را قبول کرده، به عنوان دلیلی برای اثبات حقانیت اسلام و حجاب او نیز به عنوان الگوی مناسبی برای زن ایرانی مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است! در واقع این گفتار به اصطلاح غرب ستیز مدافع حجاب در نهایت سر از دامان همان غربی درمی آورد که در ظاهر مورد تفر است و ادعا می شود زن ایرانی را مسخ کرده و او را کورکورانه و تقلیدوار به دنبال خود کشیده است! رتوریک مأموریت مقدس در واقع به دلیل پیوند عمیق آن با بحران مشروعیت آشکارا با خشونت توأم است. بی دلیل نیست که وقتی کشورمان در آستانه همه نوع بحران اجتماعی و اقتصادی قرار دارد، طرح های امنیت اجتماعی هر بار به شکلی تازه ظهور می کنند و از نو به خشونت دامن می زنند. البته کسی به این پرسش ساده نیز پاسخی

بقیه در صفحه ۸

نشریه کمیته های سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

دینا ایشجاری بیرلشین!



Dan Ulduzu

بیرلشیش کومنیست فداچی لریج اذربایجان کمیته میللیت باش اراگان

Birləşmiş kommunist fedailerin Azərbaycan komitəsinin baş orqanı



برای دریافت نشریات سازمان اتحاد فدائیان کمونیست به سایت سازمان مراجعه نمائید

www.fedayi.org/



# Kar@fedayi.org



آخرین اخبار و گزارشات، مقالات، اطلاعات، اطلاعیه ها و نشریات سازمان را از سایتهای زیر دریافت کنید

[www.fedayi.org](http://www.fedayi.org)

[www.kare-online.org](http://www.kare-online.org)

برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید

کار کمونیستی آنلاین

[info@kare-online.org](mailto:info@kare-online.org)

روابط عمومی

[webmaster@fedayi.org](mailto:webmaster@fedayi.org)

کمیته کردستان

[kurdistan@fedayi.org](mailto:kurdistan@fedayi.org)

کمیته تهران

[tehran@fedayi.org](mailto:tehran@fedayi.org)

کمیته کرج

[karaj@fedayi.org](mailto:karaj@fedayi.org)

کمیته آذربایجان

[azer@fedayi.org](mailto:azer@fedayi.org)

مسئولین پالتاک

[paltalkroom@fedayi.org](mailto:paltalkroom@fedayi.org)

کمیته امور پناهندگی

[panahjo@fedayi.org](mailto:panahjo@fedayi.org)

نمی دهد که با در نظر گرفتن ابعاد وسیع نارضایتی داخلی، آن مأموریت مقدس جهانی چگونه قرار است به انجام برسد.

چرا به حجاب اجباری نه می گوئیم؟

ما زنان سال هاست که حجاب اجباری از انواع گوناگون آن را با پوشیده گویی و فاش گویی، با طعنه، اعتراض، استدلال، مقاومت مدنی و هزاران شکل دیگر نقد کرده و خواهیم کرد. امروز اما به نظر می رسد با در نظر گرفتن رویه تهاجمی نظام اسلامی باید از نو در باره آن سخن گفت، باید به آن «نه» گفت. باید گفتاری دیگر را آغاز کرد. موضوع را نمی توان به سادگی و با دستور این سردار و آن سردار، با دستگیری تعداد زیادی از زنان در خیابان ها و شرکت های خصوصی و بیرون کردن آنها از ادارات و غیره فیصله داد. به نظر من جدال اصلی در راه است. جدالی که بانیان «طرح امنیت اجتماعی» و «ارتقای عفت عمومی» مبتکر آن بوده اند.

این حجاب چیست؟ آیا آنگونه که ادعا می شود بازگشت به ارزش های سنتی است؟ به گمان من نه. در فرهنگ و جامعه ما تعادل و نظم جهان و همزمان بی تعادلی و در هم ریختگی نظم آن همواره تابعی از پوشش ما زنان بوده است. اگر در اسلام سنتی زن از آن رو می بایست پرده نشین و پوشیده باشد که تعادل جامعه را حفظ می کرد و نظم آن را موجب می شد، پس از انقلاب اسلامی رویه ای معکوس شکل گرفت. در اندیشه انقلابیون جهان تبیین شده بود، حال نوبت تغییر آن بود و زن مسلمان با حجاب «کوبنده» خود نشانه ای از این تغییر جهان و به انجام رساندن آن مأموریت مقدس به شمار می رفت. حجاب بر آمده از نظام اسلامی به هیچ رو به حجاب سنتی شباهت نداشت، از اینرو که دقیقاً بر هم زننده تعادل جهانی ای بود که آن مأموریت مقدس قصد به انجام رساندنش را داشت. در این گفتار نیز همچون اولی همه چیز به پوشش من زن وابسته بوده است. فرقی نمی کند تعادل باشد یا بی نظمی و در هم ریختگی. من زن باید همواره با پوششم یا مدافع نظم مستقر یا بر عکس مدافع بی نظمی می بودم. پوششی که در هر حال ادعا می شود اسلامی است برای ما همواره به یکی از این دو مقصد و یا همزمان به هر دو ختم شده است. هم بر قرار کننده تعادل جامعه و هم مشروعیت بخش آن مأموریت مقدسی بوده است که قصد دارد جهان را تخریب و از نو بسازد. سر در گمی گفتار سیاسی در مورد حجاب نیز از همین دوگانگی و تضاد سرچشمه می گیرد و درست به همین دلیل برای زنانی همچون من پوشش اجباری مصداق بارزی از این قرار گرفتن در جایگاه نامعلوم و رفت و برگشت های مداوم و بی نهایت است. آنجا که پای خانواده و نظام اجتماعی در جامعه ما در میان است، من با پوششم تعادل و عفت را بنا می کنم و آنجا که پای آن مأموریت مقدس در میان است، بر هم زننده آن تعادل. نظام اسلامی به پوشش من از همین رو محتاج است. می توانم با همه آن کسانی هم که درست عکس تجربه مرا داشته اند، نیز احساس همدلی کنم. کسانی که بر خلاف من اما باز هم به خاطر آن تعادل مردانه، آن رابطه قدرت و آن مأموریت مقدس مجبور بوده اند پوشش خود را کنار بگذارند. در مورد این دومی نیز باید سخن گفت. زیرا به خاطر حساسیت موضوع حجاب و پوشش اجباری وضعیت زنانی که مجبور بوده اند از خود رفع پوشش کنند، همواره به حاشیه رانده شده و مسکوت گذارده شده است. در هر دوی این گفتارها من با حجابم، هم فاعل بوده ام و هم مفعول. آنجا که پای تعادل در میان است، اگر روسری ام، چادرم عقب برود و اندام نمایان شود، فاعلم و تعادل جامعه را، عفت آن را، و خلاصه همه آن چیزهایی را که به دست آمده در طرفه العینی به هم می زنم. نیز با حجابم به امپریالیسم جهانخوار «نه» می گویم و به او ثابت می کنم که نظام مقدس از حقانیت بی چون و چرا برخوردار است. در اینجا تعادل و نظم را برهم می زنم. این هر دو اوج نقش فاعلی من است. در هیچ مذهب و آیینی تاکنون برای زن هرگز اینقدر نقش فاعلی و اثر گذاری قائل نشده اند که با حجاب و پوشش به او داده شده است. اما نکته دیگری